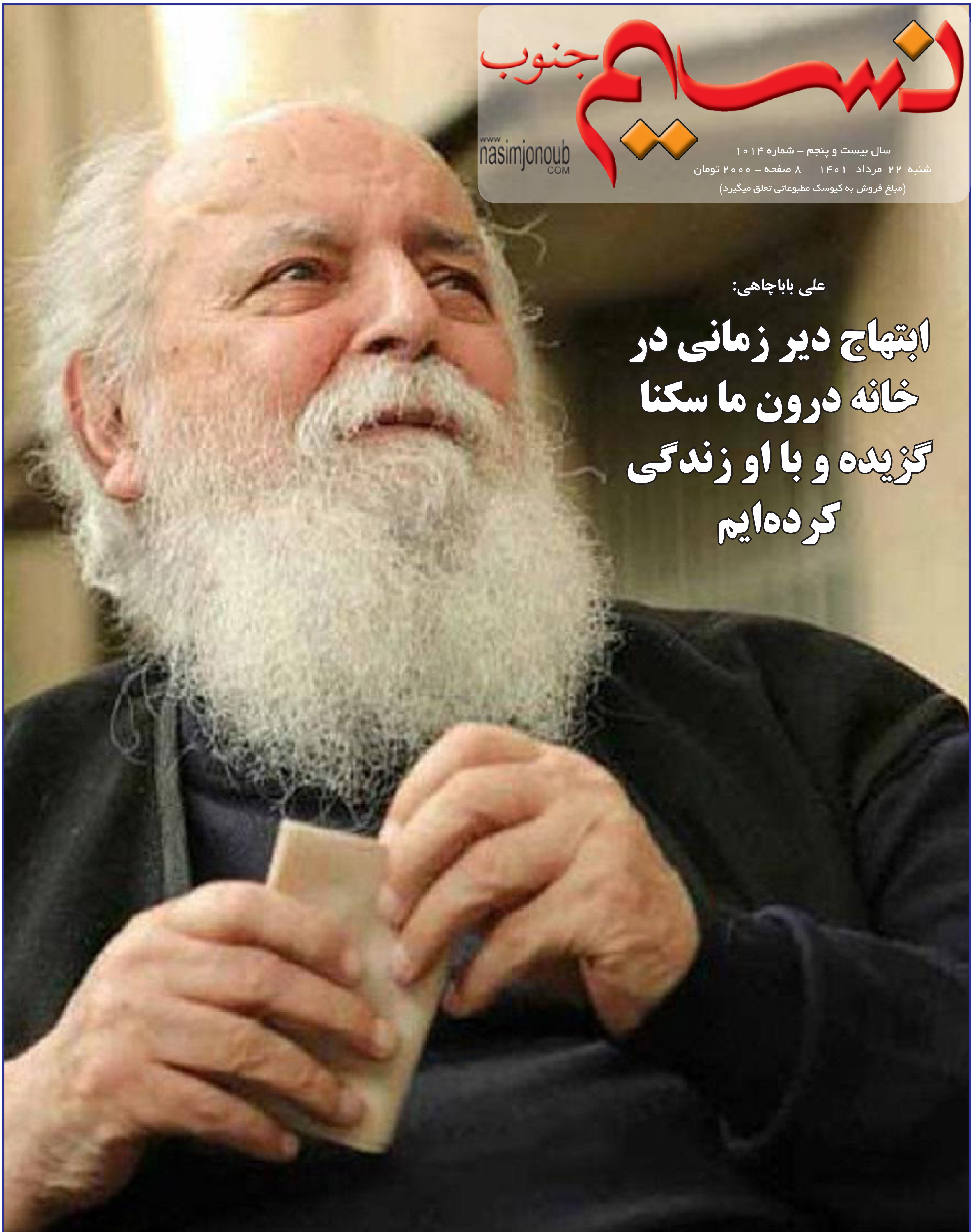
نسیم جنوب
www.nasimjonoub.com
سال بیست و پنجم – شماره ۱۰۱۴
شنبه ۲۲ مرداد ۱۴۰۱ ۸ صفحه – ۲۰۰۰ تومان
(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق میگیرد)



علی باباچاهی:

ابتهاج دیر زمانی در خانه درون ما سکنا گزیده و با او زندگی کرده‌ایم

ابتهاج ، اجازه نداد نفرت و خشونت طلبی، به جای عشق و نوع دوستی در دلش بنشیند

کشف جسد مدیر ارشد پتروشیمی پارس جنوبی

مدیرکل پزشکی قانونی فارس از کشف جسد یکی از مدیران ارشد پتروشیمی‌های پارس جنوبی در شهرستان فیروزآباد خبر داد.
علیرضا درودچی در گفت و گو با ایسنا ضمن تایید خبر کشف جسد یکی از مدیران ارشد پتروشیمی‌های پارس جنوبی در شهرستان فیروزآباد، بیان کرد: این جسد در کوه‌های مجاور این شهرستان کشف شده است.
او با بیان این که گزارش اولیه حاکی از وجود جراحت روی جسد است که با سقوط مطابقت دارد، افزود: پس از کشف، جسد به پزشکی قانونی شهرستان فراشبند انتقال داده شد و مورد معاینه ظاهری قرار گرفت.
مدیرکل پزشکی قانونی فارس از انتقال جسد برای بررسی و آزمایشات لازم به پزشکی قانونی شیراز خبر داد و گفت: تحقیقات تکمیلی سیستم قضایی، انتظامی و آگاهی نیز در این خصوص می‌تواند کمک کننده باشد، چرا که وی تنها بوده و نهایتا مشخص می‌شود که علت فوت چه چیزی بوده است. نتایج تحقیقات پزشکی قانونی برای نتیجه نهایی حدود دو ماه بطول می‌انجامد.
جسد شهریار جهرمی از مدیران مجتمع‌های پتروشیمی فعال در جنوب کشور در مجاور محور فیروزآباد – جم کشف شده که به گفته مدیرکل پزشکی قانونی استان فارس، براساس بررسی‌های اولیه جراحت‌های ناشی از سقوط از پرتگاه، علت مرگ وی بوده است.

مالک ۱۱ کانتینر بلاتکلیف رها شده در بندر بوشهر پیدا شد

دادستان عمومی و انقلاب استان بوشهر گفت: با پیگیری‌های انجام شده از مجموع ۳۰ کانتینر بلاتکلیف رها شده در انبارهای این بندر پس از مدت زمان طولانی مالک اسمی ۱۱ کانتینر از این شمار مشخص شده است.
علی حسن‌پور در گفت و گو با ایرنا افزود: با توجه به گذشت مدت زمان طولانی از ورود این کانتینرها به اداره بندر بوشهر و مراجعه نکردن مالکان به منظور تعیین تکلیف آنها این کالاها به عنوان اموال اعراض شده تلقی خواهد شد.
حسن پور اضافه کرد: در همین راستا این کالاها به ستاد اجرایی فرمان امام تحویل می شود.

استاندار بوشهر:
معتادان متجاهر تا پایان شهریور ماه در استان بوشهر ساماندهی شوند

استاندار بوشهر گفت: با تقویت مراکز بازپروری معتادان تلاش شود تا پایان شهریور ماه سال جاری معتادان متجاهر در این استان ساماندهی شوند.



به گزارش ایرنا، روابط عمومی استانداری بوشهر به نقل از احمد محمدی‌زاده در جلسه کارگروه تخصصی اجتماعی، فرهنگی، سلامت زنان و خانواده استان بوشهر با بیان اینکه خط تولید معتادان متجاهر دارای یک فرایند مستمر است افزود: مواد مخدر صنعتی، افزایش معتادان متجاهر را تشدید می‌کند و برخورد با این افراد باید همواره در دستور کار باشد.
وی با تأکید بر برنامه‌ریزی دراز مدت برای ساماندهی معتادان متجاهر بیان کرد: در این راستا نقش بسیج، سپاه و نیروی انتظامی برای ساماندهی و بازپروری معتادان بسیار مهم و اثرگذار است.
استاندار بوشهر با اشاره به این که در این استان ظرفیت‌های قابل توجهی برای اجرایی شدن مرکز ماده ۱۶ و ساماندهی و نگهداری معتادان متجاهر وجود دارد گفت: معتادان متجاهر، به جامعه در بخش‌های گوناگون آسیب وارد می‌کنند از این نظر ساماندهی آنها باید در اولویت قرار گیرد.
وی ایجاد مرکز بازپروری معتادان از طریق ماده ۱۶ توسط سپاه و نیروی انتظامی استان بوشهر را مورد تأکید قرار داد و بیان کرد: سپاه استان بوشهر در حل معضلات اجتماعی نقشی مهم ایفا کرده و در این راستا ایجاد کمپ ماده ۱۶ در این استان با همکاری سپاه امام صادق (ع) بوشهر ضروری است.
وی به طرح دوستدار کودک برای حمایت اجتماعی از کودکان پرداخت و بیان کرد: ساماندهی کودکان کار و کودکان خیابانی با استفاده از تجربیات دیگر استان‌ها در اولویت قرار گیرد.

۷۰ درصد معتادان متجاهر استان بوشهر غیر بومی هستند

دبیر شورای هماهنگی مبارزه با مواد مخدر استان بوشهر گفت: اگرچه هیچ غربالگری در مورد کارگران در مناطق جنوبی استان بوشهر صورت نمی‌گیرد بررسی ها نشان می‌دهد ۷۰ درصد معتادان متجاهر کارتن خواب در مناطق صنعتی و جنوبی این استان غیر بومی هستند.
ارسطو ترکمان منش ادامه داد: در راستای اجرای طرح ساماندهی و جمع آوری معتادان متجاهر در استان بوشهر سال گذشته ۵۰۵ نفر پس از غربالگری در مراکز تبصره ۲ ذیل ماده ۱۶ این استان پذیرش شده اند و از ابتدای سال تاکنون نیز ۱۴۰ نفر با دستور دستگاه قضایی از سوی پلیس مبارزه با مواد مخدر و همکاری سازمان بهزیستی جمع آوری و به مراکز درمانی تحویل شدند.
ترکمان منش یادآور شد: امروز آسیب‌های اعتیاد و مواد مخدر یکی از اولویت دارترین آسیب اجتماعی به شمار می رود که زمینه را برای مابقی جرائم و سلامت جامعه تحت تاثیر قرار می دهد و اخلاق حسنه را از بین می برد.
وی با اشاره به این که نرخ شیوع اعتیاد در استان بوشهر با ۱.۹۳ درصد است و میانگین کشوری نیز ۵.۷درصد است گفت: براساس آمارها ۲۰ هزار نفر از جمعیت این استان شامل ۱۷ هزار نفر جمعیت عمومی و بومی و سه هزار نفر نیز جمعیت شناور این استان که در مناطق صنعتی جنوبی استان مستقرند، آلوده به مواد مخدر هستند.
ترکمان منش با اشاره به اینکه ۸۰ تا ۸۵ درصد از افراد معتادی که درمان می شوند به دلیل نداشتن شغل و حمایت نکردن خانواده از آنها به اعتیاد باز می گردند بر ضرورت هم افزایی در جلب مشارکت خیران در راستای یاری رساندن به افرادی که قربانی جرائم قاچاقچیان در این حوزه شده اند و با اعتیاد به مواد مخدر و روان گردان‌ها آینده خود و خانواده ها را با خطر انحطاط مواجه کرده تاکید کرد.
وی تشویق و ترغیب خیران و مومنان به انجام خدمات یاریگری برای ترک معتادان نظیر ایجاد اشتغال برای بهبود یافتگان و سرپناه برای خانواده بی بضاعت، برنامه‌ریزی مدون، تحول گرا و فوق العاده در شورای فرهنگ عمومی در ارتباط با مدیریت فرهنگی مناطق آلوده، ورود مساجد و حسینیه ها به یاریگری در ترک اعتیاد معتادان و انجام خدمات مشاوره و کمک‌های مومنانه و حمایت از خانواده های آسیب پذیر این استان را از دیگر انتظارات شورای هماهنگی مبارزه با مواد مخدر استان بوشهر عنوان کرد.

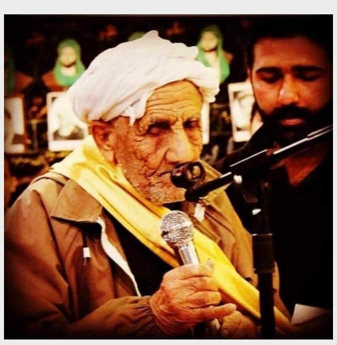
توزیع مرغ‌های فاسد در تنگستان

ایسنا/بوشهر؛ مدیر کل شرکت پشتیبانی امور دام استان بوشهر گفت: در برخی از شهرستان‌ها به‌خصوص شهرستان‌های دشتی و تنگستان، مقداری مرغ منجمد تاریخ مصرف گذشته تحت عنوان مرغ دولتی و شرکت پشتیبانی امور دام، بین مردم و هیات‌های مذهبی توزیع شده که این مرغ‌ها از سردخانه‌های شرکت پشتیبانی امور دام در داخل و خارج استان تامین نشده و مربوط به این شرکت نیست.
محمدصادق یزدانشناس اظهار کرد: تمامی فرآورده‌های موجود در سردخانه‌های استان تحت نظارت سازمان دامپزشکی کشور قرار دارد و به طور مستمر از نظر بهداشتی و کنترل کیفی مورد بررسی قرار می گیرد.
مدیرکل شرکت پشتیبانی امور دام استان بوشهر تصریح کرد: در زمان ارسال محموله و تحویل به خریداران، تمامی موارد به ویژه سلامت مرغ و تاریخ انقضای آن از سوی دامپزشک مستقر در سردخانه، بررسی و سپس گواهی بهداشتی حمل صادر می‌شود.
یزدانشناس تاکید کرد: به‌تازگی در برخی از شهرستان‌ها به‌خصوص شهرستان‌های دشتی و تنگستان، مقداری مرغ منجمد تاریخ مصرف گذشته تحت عنوان مرغ دولتی و شرکت پشتیبانی امور دام، بین مردم و هیات‌های مذهبی توزیع شده که این مرغ‌ها از سردخانه‌های شرکت پشتیبانی امور دام در داخل و خارج استان تامین نشده و مربوط به این شرکت نیست. اداره کل پشتیبانی امور دام استان بوشهر در دهه اول ماه محرم به طور کامل و با استقرار نیروهای خود حتی در روزهای تعطیل آماده خدمت رسانی به هیات‌های مذهبی و عوامل معرفی شده توسط شهرستان‌ها بوده و تمامی مرغ‌های تحویل داده شده به مراجعین همگی دارای تاریخ مصرف معتبر بوده و از نظر بهداشتی مورد تائید اداره کل دامپزشکی بوده است.
مدیرکل شرکت پشتیبانی امور دام استان بوشهر بیان کرد: مرغ منجمد شرکت پشتیبانی امور دام از طریق شبکه توزیع معرفی شده و مورد تائید سازمان جهاد کشاورزی توزیع می‌شود و مسئولیتی در قبال دیگر مراکز عرضه ندارد.
فرمانداری تنسگتان، لطفی ضمن عذرخواهی از مردم شریف شهرستان، اظهار کرد: با افراد خاطی و دستگاه‌هایی که در انجام وظایف خود کوتاهی کرده‌اند، برخورد قانونی خواهد شد.

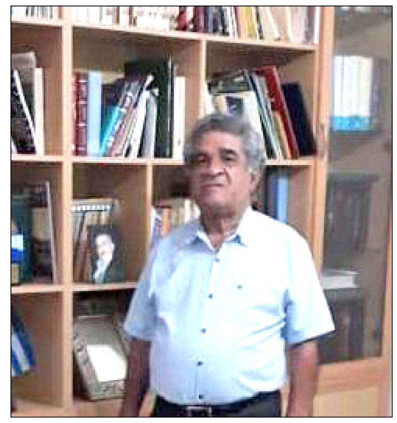
به یاد نوحه خوان قدیمی بوشهر



جواد غلام نژادجبری: مشهدی حسین حیدر پور جبری ، معروف به (حسینعلی) مداح و پیر غلام اهل بیت که در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در بندر بوشهر محله جبری دیده به جهان گشود.
همه حسینعلی را به عنوان یک نوحه خوان با صدای حزینش می شناسند. ولی مشهدی حسینعلی یک ماهیگیر با تجربه با قایق (ماشوه) بود. در خاطراتی که اهلی مردم جبری می گویند: در شب اربعین که مراسم در حسینیه در حال انجام بوده و پیش خوان سینه را آماده می کرده تا مشهدی حسینعلی بیایید. خیلی دیر کرده و بابت این بوده که همان زمان مصادف با وزیدن باد لحیمر بوده، وی در اسکله مشغول کشیدن ماشوه خود روی خشکی بوده و این باعث شده که دیر به مراسم عزاداری برسد.



عشقی که به اهل بیت داشت به سمت نوحه خوانی رفت و از سن ۲۰ سالگی در حسینیه زیارتی ها جا پای بزرگان نوحه خوان (ناخدا عباس و محمد شریفیان و ...) گذاشت، صدای حزینش باعث شد تا طرفداران بسیاری پیدا کند و در مسجد و حسینیه های (مسجد صاحب الزمان و مسجد امام حسن مجتبی کوی جبری، حسینیه سیدالشهداء کپی صلح آباد و مسجد جواد الائمه کوی باغ زهرا) دعوت بشود و به نوحه خوانی بپردازد.
این قدر ماهر در نوحه خوانی بود که گرچه سالیان آخر نابینا شده بود ولی این قدر مسلط بود که سینه به زیبایی کارگردانی می کرد. وی در چند سال آخر عمرش دیگر نمی توانست راه برود و در تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۹۳ به سوی معبود خویش پرواز کرد. (با هم کاری و تشکر از علی نیک)



مصاحبه نسیم جنوب با حسین پورصفر، نویسنده بوشهری(۲):

سال های سکوت و نوشتن

– تا چه سالی این آموختن در دبیرستان سعادت ادامه داشت؟

–این رویکرد تا سال ۴۹– ۵۰ که دیپلم گرفتم، که بعد از آن در کنار مطالعه شعر و داستان و رمان و سرودن شعر، من به دنیایی پرتاب شدم که هرگز در طول عمرم انتظارش را نداشتم و به آن فکر نمی کردم.

– با چه دنیایی آشنا شدید؟

– با دنیای سیاست آشنا شدم. نه این که قبلا آشنا نبودم. آشنا بودم اما این بار بهتر است بگویم دست و پا بسته چنان گرفتار شدم که تمام گذشته ام را فراموش کردم. نه انگار که که من تمام این سال ها تحصیل شعر و هنر می کردم. دنیای سیاست دنیای بی کرانه و وسوسه کننده و وهم آلود و بی رحمی بود که تا آن زمان به آن علاقه نداشتم و حتا آن را پست می شمردم. ناگهان تصمیم گرفتم تمام نوشته های که شامل شعرهائی از سال اول دبیرستان تا آن موقع بود را به دست آتش بسپارم.

– واقعا همه را آتش زدید؟

–بله همه را.

بعد از آن چه شد؟

–این پوست اندازی باعث شد که از سال ۵۰ تا ۵۷ با سکوتی سنگین مواجه شوم که برای من ناشناخته بود. همین اتفاق پس از تحولات سال ۵۷ تا ۶۰ برایم افتاد.

– کتابی هم در این مدت چاپ کردید؟

–در این سه سال سه مجموعه شعر آماده کرده بودم و تصمیم داشتم به دست چاپ بسپارم. اما ناگهان به سکوتی سنگین فرو رفتم که از سال ۶۰ تا ۶۷ ادامه داشت.

– این بار که دیگر آنها را آتش نزدید؟

– این بار نوشته هایم را به آتش نکشیدم بلکه بایگانی کردم.

– این سکوت برای شما سخت نبود؟

–این سکوت ۷ ساله گرچه سنگین و بسیار شکننده بود اما چون یک بار تجربه سکوت در در دهه ۵۰ را داشتم، برایم چیز عجیبی نبود و می دانستم روزی این سکوت خواهد شکست و فقط باید خودم را برای روزهای آینده مهیا کنم.

– در این هفت سال چه می کردید؟

– در این ۷ سال این فرصت را پیدا کردم که بدون پیش داوری برخلاف گذشته مطالعه ای سخت و جان فرسا و در عین حال آزاد و رها از هر قید و بندی را پی بگیرم و دست به کالبد گشایی تمام اندیشه هایم در طول سالیان گذشته زدم.

– ماحصل این مطالعات چه بود؟

– این رویکرد در شیوه مطالعه و نگاه به زندگی در سال ۶۷ مرا به سمت رمان کشاند. تصمیم گرفتم از این به بعد در کنار شعر، نوشتن رمان را تجربه کنم. کاری چنان دشوار چنان که از سال ۶۷ تا ۷۷ من توانستم فقط یک رمان بنویسم. این رمان بعدها تحت عنوان «هیاهوی پنهان» در سال ۷۹ چاپ و منتشر شد.

– پس وارد نوشتن رمان شدید. چند رمان از شما منتشر شده است؟

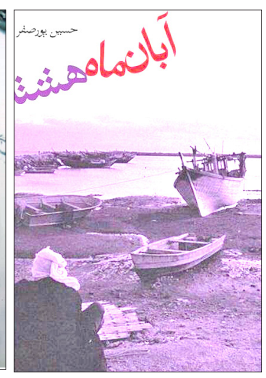
–بعد از رمان «هیاهوی پنهان» در سال ۸۶ رمان «لابه لذت» و کتاب شعر «رستوران کوچک واقعیت» همزمان چاپ و منتشر شد و در سال ۹۴ به دنبال این کتاب ها رمان «آبان ماه هشتاد» چاپ و منتشر کردم.

– چه کتابهایی آماده چاپ دارید؟

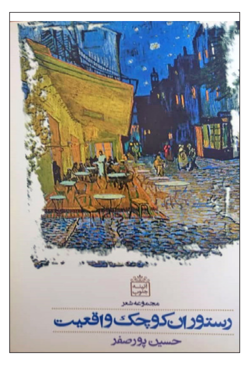
– بعد از انتشار این ۴ کتاب از سال ۹۴ تا ۱۴۰۰ سه کتاب داستان و رمان تحت عنوان های «تو هم همین طور» و «ضیافت رمان» و «سایه های پوشالی» و سه کتاب شعر که مربوط به دهه ی هشتاد است آماده برای چاپ کرده ام که هنوز این شش کتاب منتشر نشده اند.











– اجازه دهید به کار و شغل هایی که بعد از دیپلم داشتید، برگردیم. بعد از گرفتن دیپلم به چه مشغول شدید؟

– حکایت کارهای من بعد از گرفتن دیپلم زیاد است که به اختصار و به ترتیب به آن ها اشاره کنم: کار در شرکت صنایع دریایی بعنوان انبار دار. شرکت در کنکور سراسری و تحصیل در دانشکده حقوق سیاسی دانشگاه تهران که در ترم دوم، دانشگاه را ترک کردم. کار در دفتر فنی شرکت ساختمانی هدیش بعنوان تکنسین. شرکت در آزمون معلم پیمانی آموزش و پرورش و تدریس در روستای اختر از توابع کنگان استان بوشهر. کار در شرکت ملی حفاری به عنوان اپراتور روی دریا.

– چه طور وارد آموزش و پرورش شدید؟

– سال ۵۵ مشغول تحصیل در دانشسرای راهنمایی شیراز در رشته ریاضی شدم و سال ۵۸ و ۵۹ مشغول تدریس در مدارس راهنمایی خورموج شدم و سال ۶۰ به بوشهر منتقل شدم.

– تا چه سالی آموزش و پرورش بودید؟

– تا سال ۶۲ که بخاطر گرفتاری هایی که پیدا شد، از آموزش و پرورش بوشهر بازخریدم کردند.

– بعد از آن به چه کارهایی مشغول شدید؟

– رفتم سراغ کار در تعاونی در و پنجره سازان به عنوان دفتردار. بعد از آن ۱۲ سال پوشاک فروشی در بازار صفا در بوشهر. کار مسافری و حمل کالای تجار ایرانی از دبی به داخل کشور. کار در ساختمان و ساخت و ساز آپارتمان در بوشهر. از سال ۸۲ ادامه کار ساخت و ساز آپارتمان در شیراز. بعد ورشکستگی و با ۱۲ سال سابقه بیمه بازنشسته شدم. آخر سر ترک بازار و کار آزاد و نشستن در خانه و نوشتن که همچنان ادامه دارد.

– اکنون در حال نوشتن چه هستید؟

– در تدارک و مشغول رمانی هستم که به زندگی ثریا اسفندیاری می پردازد.

– با این همه تجربه چه توصیه ای به جوانان علاقمند حوزه نویسندگی دارید؟

– باید عرض کنم اگر علاقه به نویسنده شدن و فعالیت نویسندگی دارید سعی کنید بی واسطه یا با واسطه به همه گوشه و کناره های زندگی سر بزنید. به خواندن بیش از نوشتن اهمیت بدهید. مطالعه شرط لازم برای نوشتن است. و کار کنید و کار کنید و کار...

این موضوع را فراموش نکنید که همه حق دارند دیده شوند و ما به عنوان نویسنده حق نداریم کسی را از این حق طبیعی محروم کنیم...

– آیا افسوس از دست دادن فرصتی را هم در گذشته میخورید؟

– هر رویدادی باید در چارچوب دوره و زمانه خودش ارزیابی کرد. با سرنوشت نمی شود جنگید. پس جای گله و شکایت نیست.

– سخن پایانی؟

–امیدوارم به پرسش های نشریه نسیم جنوب تا آن جا که ممکن بود توانسته باشم بی پرده و صریح پاسخ داده باشم.

زندگی آگاهانه

سدی به نام کامل گرایی

حسین زیرراهی– مدرس مهارتهای توسعه فردی



«من یا کاری را انجام نمیدم یا به بهترین نحو انجامش میدم.» این جمله را تقریبا همه ما حداقل یکبار به خودمان گفته‌ایم. یعنی دوست داریم در اولین بار بهترین باشیم.

بنابراین هفته ها، ماهها یا حتی سالها داریم برنامه‌ریزی می کنیم و مقدمات می‌چینیم که که اولین بار بهترین باشیم. غافل از این که عمرمان تمام می‌شود و هنوز آن کار را انجام نداده‌ایم. کاری مانند نوشتن کتاب برای نویسنده حرفه‌ای حداکثر شش ماه وقت می‌برد. یک فرد آماتور تا آخر عمر قرار است کتابش را بنویسند ولی یا هنوز شروع نکرده یا نمی‌تواند آن را تمام کند. اینها مواردی از کامل گرایی یا کمال گرایی است. برخی آن را کمال‌گرایی منفی یا بی‌نقص گرایی هم می گویند. ولی همه ترجمه واژه انگلیسی (Perfectionism) است.

کامل گرایی باعث می‌شود یا کاری را شروع نکنیم یا بیشتر از آن چه لازم است وقت صرف آن کنیم یا اصلا آن را به پایان نرسانیم. برای شروع نکردن مثالهایی مانند نوشتن کتاب یا شروع یک کسب و کار جدید خیلی رایج است. فرد سالها است دارد فکر و مقدمه‌چینی می کند یا دارد خودش را آماده بهترین شروع تاریخ می‌کند. گاهی فرد شروع می‌کند ولی برای این که می‌خواهد در اولین بار بهترین خروجی را داشته باشد نمی‌تواند آن را به پایان برساند. نوازنده‌ای ده سال است دارد تمرین می کند ولی چون می‌خواهد اولین اجرایش بهترین باشد هنوز روی صحنه نرفته است. در حالی که امکان ندارد در اولین حضور روی صحنه بدون خطا باشد حتی اگر پنجاه سال تمرین کند. به صورت خلاصه کامل گرایی فرصت رشد و پیشرفت را از ما می گیرد. چون یادگیری و رشد در تجربه عملی کارها اتفاق می‌افتد.

کامل گرایی ریشه‌های زیادی دارد. گاهی ترس از شروع باعث می‌شود اقدام نکنیم. گاهی دلیل آن خجالت از انجام ناقص یک کار است. گاهی می‌خواهیم از همه بهتر باشیم یا بقول معروف بهترینها را داشته باشیم یا انجام دهیم. گاهی هم صرفا به خاطر تنبلی و اهمال‌کاری نمی‌خواهیم سختی مسیر رشد را طی کنیم و عجله داریم همان بار اول بهترین نتیجه را بگیریم.

کامل گرایی خلاف قوانین طبیعت است. چون در طبیعت همه چیز همواره ناقص است و هیچ وقت هم کامل نمی‌شود و صرفا بهتر می‌شود. خود انسان در بدو تولد غیر از مکیدن پستان مادر قادر به انجام هیچ کاری نیست. حتی عملی به سادگی راه رفتن یک سال زمان می‌برد تا از سینه خیز و چهار دست و پا به راه رفتن برسد.

برای غلبه بر کامل‌گرایی باید از شیوه اجایل یا چابکی استفاده کرد. با خود بگویید من کارم را همین الان با کمترین آمادگی شروع می کنم و به پایان می‌رسانم. حتی اگر خروجی آن کاملا آشغال باشد. ولی هر بار مقداری آن را بهبود می‌دهم و آن قدر این کار را تکرار می کنم تا به آن کیفیتی که می‌خواهم برسم. اگر کاری یک هفته زمان نیاز دارد در یک روز یک نسخه بی کیفیت از آن را تمام کنید. مغازه‌تان را با کمترین جنس افتتاح کنید. اگر یک آهنگ یاد گرفته‌اید آن را برای دوستان اجرا کنید. یک میلیون تومان سرمایه دارید تجارت خود را شروع کنید. یادتان باشد فقط دیکته نانوشته غلط ندارد.



بوشهر در گذرگاه تاریخی فرهنگ و هنر (۳)

نعمتی زاده چندین نسل را پروراند، اما همچنان تنها زیست

ابراهیم مهدی زاده

بازگشت هما روستا، دختر رضا روستا دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده از شوروی و مصاحبه جنجالی او با مجله ی "زن روز" و پرتاب سفینه آپولو به فضا، فرود "یوری گاگارین" به ماه و جنگ ویتنام، حمایت جوانان امریکائی از ویت کنگ ها، جنبش سرخ پوستان در امریکا، جنگ شش روزه اعراب با اسرائیل، جنبش ناسیونالیستی جمال عبدالناصر در مصر و سرزمین های عربی، کودتای ترکیه، یونان، شیلی و وقایع ۱۵ خرداد... و مسائلی از این دست را چه کسی می بایست پاسخ می داد؟ شاعران، ادیبان، هنرمندان؟ استاد محمدرضا نعمتی زاده با متانت و گاهی هم عصبی به این پرسش ها، پاسخ مقتضای سن و سال ما می داد که گاهی خالی از ابهام نیز نبود.

سال های دهه ۴۰ - ۵۰ اوج شعر نو بود. دیگر کسی از قدما، یارای مقابله با این موجود قلدر و سمج و فراگیر نداشت. خوشه، فردوسی، روشنفکر، تهران مصور، جهان نو، آرش، الفبا، جنگ اصفهان، فصل های سبز... حتی نشریات و مجله های بازاری و عامه پسند از جنجال شعر نو برکنار نبودند. دیگر تفاوت اشعار نیستانی، نادر پور، مشیری با فروغ، رویائی، شاملو و اخوان و آتشی در میان دانش آموزان سیکل دوم کاملا شناخته شده بود.

اولین کتاب جعفر حمیدی، علی باباچاهی و دومین کتاب آتشی در این سال ها واکنش هائی را برانگیخته بود. استاد بیشتر از این ها کتاب «پس از سکوت» با نام م .ن . کاوه منتشر کرده که نایاب بود و به صورت دست نویس میان دانش آموزان و معلمان دست به دست می گشت. این سال ها مصادف بود با نشر چندین نشریه محلی به همت



نمایشنامه «آنجا که ماهی ها سنگ می شوند» در تالار فرهنگ و هنر بوشهر کارگردان رمضان امیری. بازیگران: حق شناس، آریان‌پور، مهدی زاده... سال ۱۳۵۱

علی بابا چاهی و دیگران که تا تهران هم می رفت و گویا در محافل روشنکری مثل کافه «نادری» و «فیروز» هم دیده شده بود. تا آن جا در خاطرم مانده عبارتند از «تکاپو»، «آژیر صنعت»، «گسار»، «فلاخن»...

استاد نعمتی زاده چندین نسل را پروراند، اما هر کدام به شکلی وی را ترک گفتند و او همچنان تنها زیست. گاهی بدین فرد آن فرد دل می بست اما هیچ گاه این دلبستگی دیرپا نبود. ولی بذر مهرش در دل تمامی این افراد باقی مانده و خواهد ماند. در واقع، او را می توان سکوی پرشی برای دستیابی به حقیقت و زیبائی دانست. هرچند این سکو، افراد نیمه راه نیز داشت. استاد حافظِ «آشیانه مهر» بود و از این که جوجه گانش صاحبِ بال و پر می شوند و پرواز هر چند کوتاه خود را آغاز می کنند، رنجیده نمی شد بلکه او خود سکوی این پرواز بود. هر چند آنان هرگز به آشیانه مادری خویش باز نگردند.

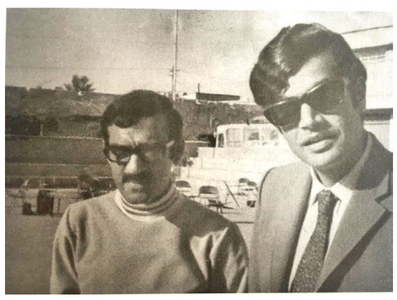
گرفتاری و احظار تعدادی از ما توسط نهاد مسئول در سال ۴۹، از دبیرستان سعادت و هنرستان حاج جاسم، بزرگترین تجربه زندگی اجتماعی - هنری ما محسوب می شود. جریان از این قرار بود که با همت استاد نشریه ای با مقدمه ایشان و با آثاری از دوستان نویسنده و شاعر و هنرمند و فعال اجتماعی به تعداد ۱۲۰۰ نسخه نشر و طبق قانون آن زمان اداره فرهنگ و هنر وقت، ده نسخه آن را برای مجوز به آن اداره تحویل دادیم، تا اجازه پخش داده شود، مدت اجازه طولانی شد. ما بی تابی نشان دادیم و با بی حوصلگی چندین نسخه در سطح شهر پخش و پس از آن که مطمئن شدیم که خطری ما را تهدید نمی کند و فرهنگ و هنر هم خیال مجوز ندارد، مبادرت به پخش وسیع در مدارس توسط دانشجویان همشهری نموده و به دانشگاه های جندی شاهپور، تهران، شیراز نیز ارسال شد. این حرکت ناپخته و بعضا کودکانه منجر به بازداشت و کتک مفصلی شد که به علت کمی سن و وساطت قاضی نشسته ای از دوستان اسماعیل رائین به خیرگذشت اما به قیمت از دست دادن خیلی چیزها شد. اولا دیدار با استاد از طرف خانواده ما محدود و بعضا ممنوع شد. ثانیا در حلقه دوستان استاد هم ترس و تفرقه و پراکندگی ایجاد نمود.

هرچند دیدارهای اتفاقی و پراکنده، از جمله بعد از اجرائی موفق نمایشنامه «آن جا که ماهی ها سنگ می شوند» خسرو حکیم رابط به کارگردانی رمضان امیری در شب هفتم و پایانی، در پشت صحنه و بوسیدن تک تک ما میسور شد. او این جریان پیش آمده را به سخره می گرفت با آن خنده های جانانه اش، بی اهمیت بودن این جریان را به رخ ما می کشید.

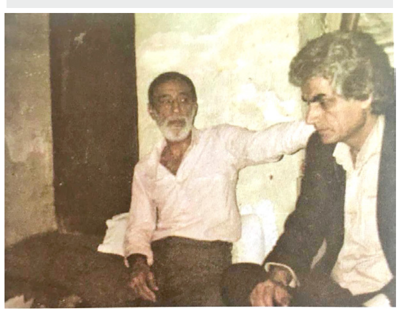
از طرفی با ورود انسانی فرهیخته و فرهنگی به نام عبدالحسین ظریفی به حالت تبعید از آبادان آن هم با تخصص درس علوم پایه به دبیرستان سعادت با موضع گیری صرفا سیاسی و تا حدودی ضد روشنفکری، فضا را سیاسی تر و رادیکال تر کرد و شکاف میان دانش آموزان و معلمان با استاد بیشتر نمود.



محمد رضا نعمتی زاده در حال سخنرانی در مدرسه



علی باباچاهی و محمدرضا نعمتی زاده



علی باباچاهی و محمدرضا نعمتی زاده در آذرماه ۱۳۶۷ (سه ماه قبل از فوت)

تاریخ و جامعه شناسی و مسائل تئوری های سیاسی و تحلیل های «چه باید کرد» و راه های آسان و سطحی و میان بر و آرمان خواهانه، دیگر جائی برای ادبیات اصیل و عمیق نمی گذاشت به صورتی که همه در حال فاصله گرفتن از ادبیات و هر که فاصله ای با سیاست داشت، بودند. فضای شعاری و اعلام استقلال از استاد و دیگر ادیبان و شاعران به اصل تبدیل شده بود.

پایان دهه ۵۰، جامعه اولین خط کشی های پس از سال شهریور بیست و سال مرداد سی دو را آغاز و تجربه می کرد. بعد از پایان گرفتاری نشریه به اجبار مدرسه ام را عوض کردند و بین من و استاد فاصله زیادتر و زیاد تر شد به حالتی که اظهار نظری سطحی در مورد استاد در جمعی دوستانه در اردوی رامسر و نقل آن توسط یکی از معلمان امور تربیتی به استاد، رشته الفت دیرینه را پاره و به رابطه ای سرد انجامید و تنها به سلامی خشک و بی محتوا تبدیل شد.

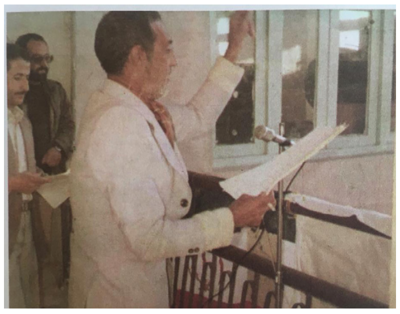
زندگی اجباری در تهران و مسافرت خارج و جریانات انقلاب و پایان دوران پر جوش و خروش اولیه و بالا رفتن سن و تجربه و حسرت گذشته و حق مسلم استاد و شاگردی، من را برآن داشت که جبران گذشته کنم و از این موجود گران بها دیداری تازه نمایم، باشد که گرد و غبار و کدورت، زدوده شود که ایشان دلی بی کینه داشت. از حسن اتفاق دیداری میسر شد. پس از بوس و کنار و رد و بدل



محمد رضا نعمتی زاده و منوچهر آتشی

تلفن، علی رغم تاکید ایشان که قبل از آمدن حتما زنگ بزن، روزی جمعه با دوست شاعر و نویسنده ام زنده یاد ماشا رضازاده به گمانم احمد فردمند و علیرضا شیرکانی، بدون قرار قبلی، رفتیم منزلش و چقدر تاخت تا به آرامش رسید من نیز هم.

سه روز بعد زنگ زد منزلمان. انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است. پس از خوش و بش گفت می دانی که از خود خانه ای ندارم ولی با هزار قرض و قوله، خانه ای نام نویسی کرده ام و منتظرم تا توسط عمران اراضی و صندوق قرض حسنه حضرت مهدی (ع) به من بدهند که برادرت مسئول آن پروژه است. بلافاصله یاد جمله همیشگی اش افتادم

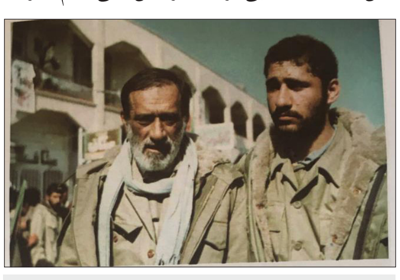


نعمتی زاده در حال سخنرانی در مدرسه

که می گفت دلم خانه ای می خواهد که ۵۰ متر باغچه داشته باشد.

جمعه ۲۰ اسفند ۶۷ ساعت ۹ صبح همان برادرم زنگ زد که یکی از دوستان زنگ زده و استاد...

صبح جمعه ۲۵ اسفند گورستان بهشت صادق در حضور یاران اندکی که در آن تعطیلی جمع شده بودند مراسم خاک سپاری استاد، آن قلب توفنده، میان تاثر و اندوه شدید یاران پایان یافت. باشد تا این جان خسته و بی قرار و سرکش دمی آرام گیرد.



محمد رضا نعمتی زاده در حال اعزام به جبهه در سال ۱۳۶۵

بادی تند با خاک رس جنوبی و در هم آمیخته بود چونان شلاق بر پیکر یاران فرود می آمد که گوئی می گفت استاد به جایگاه ویژه اش دست نیافت... دست نیافت؟

یار گرمابه و گلستانش منوچهر آتشی نیز سرود :

عزیزم ، نعمتی جان دادی آخر

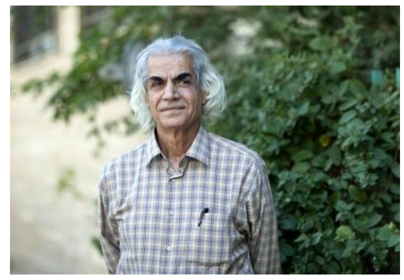
به رنج خویش پایان دادی آخر...

و خود او نیز در قبل سروده بود :

«لنگر برگیر

ای به ساحل پا نهاده...».

و لنگری که بر گرفت به خاموشی کلمه و جان بی قرارش انجامید.

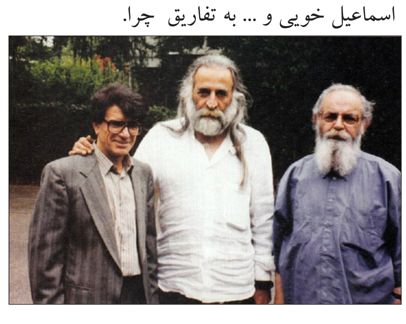


علی باباچاهی:
ابتهاج دیر زمانی در خانه درون ما سکنا گزیده و با او زندگی کرده‌ایم

علی باباچاهی، هوشنگ ابتهاج را شیفته شهریار می‌خواند و معتقد است هر دو این شاعران معروف در غزل نوآوری‌ای نداشته‌اند. او همچنین معتقد است ساز و موسیقی به داد شعرهای سایه رسید و باعث شد شعرهایش اشتهار بیشتری پیدا کند.

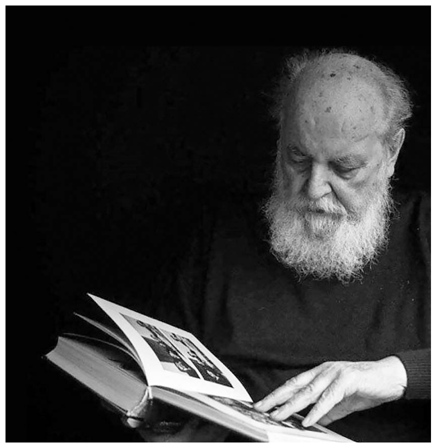
این شاعر مدرن گرای معاصر در پی درگذشت هوشنگ ابتهاج در گفت‌وگو با ایسنا درباره آشنایی‌اش با این شاعر معروف می‌گوید: من اسم و رسم هوشنگ ابتهاج یا سایه را در سال‌های اول دبیرستان در بوشهر شنیدم. در همین سال‌ها بود که با کتاب‌های هوشنگ ابتهاج آشنا شدم. یک‌روز منوچهر آتشی، دبیر ادبیات‌مان سر کلاس که آمد، کتاب «سیاه مشق» سایه را در دست داشت که توجه مرا جلب کرد. من تا آن وقت شعرهای ابتهاج را در مطبوعات خوانده بودم. به آتشی گفتم کتاب را به من بدهید و من فردا آن را به شما تحویل می‌دهم (می‌دانستم آتشی آن‌قدرها در این مورد دست و دلباز نیست) او با تاکید به من گفت: به یک شرط که فردا کتاب را پس بیاوری! و من همین کار را کردم، کتاب را به خانه بردم و شب نشستم تمام کتاب «سیاه مشق» را نوشتم. شاید تا نزدیکی‌های صبح! چو فردا بلند آفتاب برآمد، کتاب را به آتشی پس دادم. او شگفت‌زده شد و گفت: «مگر کتاب را نخواندی؟» گفتم: نه، اما همه کتاب را رونویسی کردم چنان‌که فرموده بودید! شما گفتید، کتاب را فردا بیار و من هم آوردم. بفرمایید! همه را نوشتم و دیگر به آن نیازی ندارم.» گفت: «تمام کتاب را؟» گفتم بله. این خاطره‌ای است که از کتاب‌های هوشنگ ابتهاج(سایه) به یاد می‌آورم.

او درباره این‌که آیا ملاقات حضوری هم با او داشته است، اظهار می‌کند: نه، ملاقات حضوری با ایشان اصلا نداشته‌ام. او از نسلی بود که حداقل ۱۰ تا ۱۵ سال با من فاصله‌ی سنی داشت، به هرصورت با او ملاقاتی نداشته‌ام. اما با شاملو و اخوان ثالث، اسماعیل خویی و ... به تفاریق چرا.



باباچاهی درباره این‌که اعتبار هنری آثار ابتهاج را چگونه می‌داند، بیان می‌کند: شعرهای سایه بیشتر کلاسیک یا به قولی نوقدمایی است. ابتهاج، هم به شیوه نیمایی شعر می‌نوشت و هم غزل می‌گفت؛ کما این‌که در آن سال‌ها اغلب شاعران هم نسل هوشنگ ابتهاج به طور حاشیه‌ای غزل هم می نوشتند. مثلا منوچهر آتشی غزل هم می‌گفت، منوچهر نیستانی، اسماعیل خویی و ...نیز! و اما نیما می‌گوید: «من رودخانه‌ای هستم که از هرجای آن می‌توان آب برداشت.» هوشنگ ابتهاج هم کفی آب از این رودخانه برداشته اما گویا از جاهایی از این رودخانه که عمق کمتری داشته، یعنی مثل فروغ اهل خطر کردن نبوده، از همین منظر زمانی که شعر نیمایی هوشنگ ابتهاج را با شعر نیمایی فروغ مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم کفه سنگین‌تر به سمت شعر فروغ فرخزاد گرایش پیدا می‌کند.

باباچاهی با بیان این‌که نمی‌خواهد وارد مباحث فنی شود زیرا خارج از حوصله مصاحبه است، ادامه می‌دهد: درست است که هوشنگ ابتهاج هم مانند بقیه شاعران انعطاف اندکی در وزن نیمایی ایجاد کرده اما فروغ جسارت بیشتری دارد و انعطاف وزن‌ها در کارهایش چشمگیر است. فروغ از دو



وزن استفاده می‌کند و به قول خودش وزن همچون نخی نامرئی در شعرهایش، احساس می‌شود.

او می‌افزاید: به تعبیر شاملو، شعر فروغ، شعری است عمیق و ناپیدا کرانه. البته این گفته شاملو است و شاید کمی اغراق‌آمیز باشد، شاید هم نه! می‌شود گفت فروغ شاعری است تأثیرگذار و دارای تفکر حسی یا حسی متفکر!

این شاعر، منتقد و پژوهشگر یاد آور می‌شود: هوشنگ ابتهاج چند کتاب شعر نیمایی دارد ولی شعر نیمایی را رها می‌کند و به شدت شیفته شهریار می‌شود. هر دو آن‌ها غزل‌سرا هستند و غزل‌هایی دارند که یک نوع مراوده کلامی است. سایه در غزلی به عنوان «شهریارا تو بمان» می‌گوید: «با من بی‌کس تنها شده یارا تو بمان/همه رفتند از این خانه خدا را تو بمان/... /شهریارا تو بمان بر سر این خیل یتیم/پدرا، یارا، اندوه‌گسارا تو بمان/«سایه» در پای تو چون موج دمی زار گریست/ که سر سبز تو خوش باد، کنارا تو بمان» و شهریار در پاسخ به او می‌نویسد: «سایه» جان رفتنی استیم بمانیم که چه؟/ زنده باشیم و همه روضه بخوانیم که چه؟/ درس این زندگی از بهر ندانستن ماست/ این همه درس بخوانیم و ندانیم که چه؟».

باباچاهی با بیان این‌که غزل‌های شهریار و سایه، نو و بدیع نیستند، توضیح می‌دهد: در غزل‌های هر دو شاعر معروف، ترکیبات شعر کلاسیک فارسی به وفور یافته می‌شود و این انتقادی است که من به آن‌ها دارم؛ اعتیادی که به اصطلاحات به کار رفته از سوی شاعران کلاسیک دارند. به همین دلیل شعر آن‌ها مورد توجه افرادی قرار می‌گیرد که حوصله خواندن و تأمل و تفکر عمیق در شعر امروز ایران را ندارند. ضمن این‌که شعرهای سایه با ساز و آواز هم همراه می‌شود که این موضوع اشتهار ادبی‌شان را بسیار زیاد می‌کند.

او در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان گفت اگر شعر ابتهاج با ساز و آواز همراه نمی‌شد، مخاطب گسترده پیدا نمی‌کرد، اظهار می‌کند: تردیدی در این ندارم. موسیقی به داد شعر هوشنگ ابتهاج رسید، همچنان که خسرو شکیبایی با دکلمه‌هایش شعرهای یکی از شاعران را بر سر زبان‌ها انداخت.

این شاعر درباره این‌که شعر هوشنگ ابتهاج بعد از انقلاب چه تغییراتی نسبت به شعرهای قبل از انقلابش داشته است، می‌گوید: می‌توانم بگویم شعر سایه در دهه‌ی هفتاد هیچ‌گونه سیر تکاملی و تحولی را نپیموده است. در همین زمان سایه در ایران نبود و من هم امید چندانی در مورد او نداشتم که شعرهایش بعد از انقلاب چه تغییراتی پیدا کرده است که نکرد! اما بعد از انقلاب، تغییر و تحولات زیادی رخ داد. در دهه هفتاد اتفاقاتی که در شوروی افتاد و کعبه آمالی که روشنفکران و شاعران از شوروی در ذهن داشتند فرو ریخت و از منظر شعر و هنر نیز در دهه هفتاد تحولاتی صورت گرفت، تألیف و ترجمه‌های بسیاری در زمینه آراء و عقاید فلاسفه و متفکران غربی صورت گرفت، که پاره‌ای از آن‌ها قابل تامل‌اند؛ مثلا تالیف و ترجمه‌های بابک احمدی، دکتر ضیمران و دکتر اردکانی و... که به بسط اندیشه مولفان ایرانی کمک بسیار کردند و بر ذهن و زبان شاعران دهه هفتاد تأثیر گذاشت و آن‌ها را از تفکر تقابلی نجات دادند.

باباچاهی در ادامه بیان می‌کند: شاعران دهه هفتاد به دیدگاه متکثری دست یافتند و نگاهشان به جهان و جامعه خودشان تکثرگرا بود و نه نگاه مرکزگرا؛ یعنی فقط یا این باشد و یا آن!

فلاسفه متاخر می‌گویند بین قطب‌ها یعنی خیر و شر و یا عین و ذهن، سیم‌خارداری کشیده نشده و این‌ها باهم نگاه خصمانه‌ای ندارند، بلکه کشاکشی باهم دارند که مولد و تکوینی (آفرینشی) است. از زوجیت دو قطب ما با زایش تازه روبه‌رو می‌شویم.

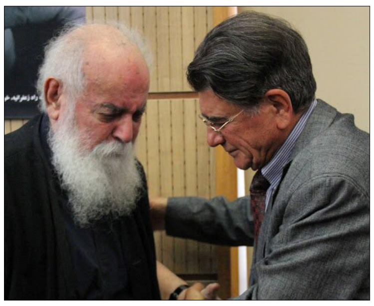
دهه ۷۰ دهه دوران ساز است، عده‌ای اما با این نوع از بینش مخالف بودند، زیرا مطالعه‌ای نمی‌کردند. مثلا فردی در شماره صدم، آذرماه ۱۳۷۷، در مجله «کلک» از صفحه «۴۷-۷۷» بر کتاب «نم‌نم بارانم» حدود ۳۰ نقد ظاهرا خصمانه نوشته است. البته زمانی که این آقا را دیدم، تشکر کردم که وقتش را صرف مطالعه کتاب‌های شعر و ... من کرده است. برخی هم بعدا متوجه شدند که اشتباه می‌کردند، شتابزده شروع کردند در شعرهایشان از دریدا و فوکو و ... نام بردند، بی‌آن‌که در این زمینه مطالعه‌ای داشته باشند لابد با خود گفته‌اند: «عجالتا اسم این‌ها را بیاوریم بعدا اگر شد آثارشان را هم خواهیم خواند.» ان شاءالله که خوانده باشند.

علی باباچاهی در پایان می‌گوید: ابتهاج ۹۵ سال عمر کرد و اکنون از میان ما رفته است؛ با این همه



من از رفتن او متاثرم. او دیر زمانی در خانه درون ما سکنا گزیده است و ما با او زندگی کرده‌ایم و در ما خانه داشته؛ همچون شاملو و اخوان و خود هوشنگ ابتهاج. همه رفتند این‌که بگوییم قاعده این است و جای تاثر یا تامل ندارد، حرف به جایی نیست؛ در عین حال می دانیم که هنر در تضاد با قواعد هستی است. من از رفتن او متأثر شدم. گرچه تأثر من از این جنس نیست که بنشینم به کنجی و زار زار گریه کنم. او در من سکنی گزیده است!

دوستی عمیق ابتهاج و شجریان



خاطره از فریدون مشیری: « روزی در ادارهٔ رادیو نشسته بودیم که سرپرست واحد تولید موسیقی که کسی نبود جز هوشنگ ابتهاج یا ه. الف. سایه دوست شاعر خودمان آمد و گفت: «امروز بدیع زاده – خوانندهٔ معروف و قدیمی – ناگهان و سرزده وارد اتاق من شد و با هیجان گفت: جوانی آمده در اتاق شورای موسیقی آواز می خواند که صدایش از این جا تا آن جای پیانوست و با دستش حدود سه چهار اکتاو است» و سریع رفت تا ببیند کیست و بعد فهمیدیم سیاوش بیدگانی است و سایه به من چندی بعد گفت نام واقعی او محمدرضا شجریان است.

از آن پس شجریان تنها پای دستگاهی می نشست و به صفحات آواز خوانندگان قدیمی همچون قمر، ظلی، تاج، طاهر زاده و ادیب گوش می سپرد و سایه محو جوان می شد که زمزمه می کرد و از آن پس دوستی عمیقی بین آن دو شکل گرفت و به کارهای مشترک انجامید و می توان حدس زد که حال و هوای سایه در پایان مهر ۹۹ که شجریان درگذشت مثل پایان مهر ۳۳ بود که کیوان را از دست داد.

دربن سرای بی کسی، کسی به در نمی‌زند
به دشتِ پُرملال ما پرنده پَر نمی‌زند

یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی‌کُند
کسی به کوچه سارِ شب درِ سحر نمی‌زند

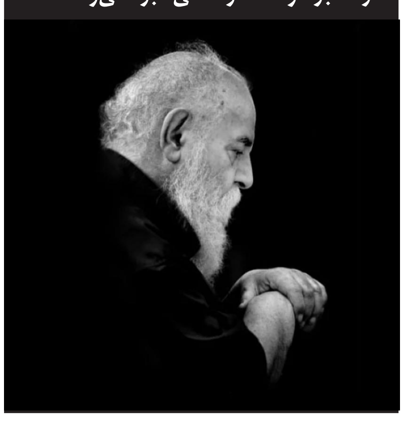
نشسته‌ام در انتظارِ این غبارِ بی سوار
دریغ کز شبی چنین سپیده سر نمی‌زند

گذرگهی است پُر ستم که اندر او به غیر غم
یک صلای آشنا به رهگذر نمی‌زند

دل خراب من دگر خراب‌تر نمی‌شود
که خنجر غمت از این خراب‌تر نمی‌زند

چه چشم پاسخ است از این دریچه‌های بسته‌ات؟
برو که هیچ کس ندا به گوش کر نمی‌زند

نه سایه دارم و نه بر، بیفکنندم و سزاست
اگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی‌زند



مصاحبه نسیم جنوب با فاطمه دانش جو، مربی خلاقیت کودک در بوشهر:

کودکان را بفهمیم و درک کنیم



–لطفا خودتان را برای خوانندگان نسیم جنوب معرفی کنید.

– فاطمه دانش جو هستم، ۲۳ ساله فارغ التحصیل رشته روانشناسی و ۴ سال است که با عشق و علاقه در زمینه ی کودک فعالیت دارم.

– در چه زمینه فرهنگی و در کجا فعالیت دارید؟

– در زمینه نقاشی، نقاشی خلاق کودک و قصه گویی در فرهنگسرای استاد امیری در بوشهر فعالیت دارم.

–وقتی از خلاقیت کودکان صحبت می کنیم دقیقا منظورمان چیست؟

–کودکان به دلایل زیادی حتی بیشتر از بزرگسالان خلاق هستند. آن ها از تخیل خود در سطحی استفاده می کنند که اکثر بزرگسالان قادر به انجام آن نیستند و خلاقیت کودک از قدرت تخیل او سرچشمه می گیرد. برای درک بهتر خلاقیت کودکان باید خلاقیت را از هوش و استعداد متمایز دانست. کودک بسیار خلاق ممکن است باهوش باشد یا نباشد. کودکان، خلاق به دنیا می آیند و یاد می گیرند که در همان ابتدا خلاقیت خود را به نمایش بگذارند و درحالی که احساسات خود را پرورش میدهند خلاقیتشان را نشان می دهند. کودکان به پرورش خلاقیت خود نیاز دارند و می‌بایست ما بستر مناسبی برای پرورش خلاقیت آنها فراهم کنیم.

– چه شیوع و راههایی برای آموزش خلاقیت کودکان وجود دارد؟

– راه های زیادی برای پرورش خلاقیت کودک وجود دارد که هنر مهم ترین راه پرورش خلاقیت اوست که می توان به هنرهای تجسمی،کاردستی، سفال، قصه گویی و ... اشاره کرد که هرکدام از آنها به نحوی می تواند در خلاقیت کودک موثر باشد.

– سن و سال مناسب کودکان برای فرا گرفتن این آموزش چه سالهایی است؟

– آغاز پرورش خلاقیت کودک از سن ۳ سالگی و اوج گیری خلاقیت کودک از ۶ تا ۱۰ سالگی میباشد.

– هدف از این آموزش ها چیست؟

– از مهمترین اهداف آموزش خلاقیت کودکان می توان به پرورش قوه تفکر، افزایش قابلیت های کلامی و رفتاری، اجتماعی تر شدت کودک، افزایش شور و نشاط کودک، افزایش حس استقلال در او و تجلی هنر در او اشاره کرد.

– خانواده هایی که تمایل به شرکت فرزندان خود در این دوره ها دارند چگونه می توانند اقدام کنند؟

– در بوشهر از طریق فرهنگسرا استاد امیری در خدمت عزیزان هستیم.

– این دوره‌ها چند جلسه است؟

–کلاس های نقاشی خلاق کودک ۸ جلسه در ماه و هفته ای ۲ جلسه برگزار می شود و با توجه به سنین ذکر شده می توانند در این دور ها شرکت کنند.

– چه ضرورتی برای این آموزش وجود دارد؟

–باتوجه به این که پرورش شخصیت کودکان بدون توجه به پرورش خلاقیت چندان مفید نیست. اعتماد به نفس پایین، نبود پشتکار، اضطراب، حساس نبودن به پدیده ها، تمایل به همرنگی و یکنواختی فکر دلایلی هستند که می بایست توجه ویژه ای به خلاقیت در کودکان داشته باشیم.

– والدین چگونه می توانند به افزایش کودکانشان کمک کنند؟

– والدین نقش بسیار مهمی در پرورش خلاقیت کودکان خود دارند. در واقع خلاقیت کودکان در سایه آزادی عمل ، احترام به کودک ، نحوه ی پاسخ به رفتار های کودک و ایجاد بستر مناسب برای ابراز وجود کودک فراهم می گردد.

– چه ارتباطی بین تخیلات کودک و خلاقیت وی وجود دارد؟

– تخیل با خلاقیت رابطه مستقیم دارد. کودکانی که در دوران کودکی بازی های تخیلی می کنند در سال های آینده زندگی خود داری تفکر خلاق تر و توان بیشتر در حل مسائل هستند. هرگز کودکان را از بازی های تخیلی شان منع نکنیم و هرگز تخیل آنها را مسخره نکنیم. پدر و مادری در پرورش خلاقیت کودک خود موفق است که تا اعماق دنیای تخیلی کودک همراه او باشد و چنین کودکی حتما شکوفا و خلاق می گردد.

– چه ارتباطی بین اسباب بازی های کودک و خلاقیت وی وجود دارد؟

– انتخاب اسباب بازی کودکان نقش بسیار مهمی در پرورش خلاقیت و ابتکار آنها داراست. برای پرورش هرچه بهتر خلاقیت کودک می بایست اسباب بازیهایی را انتخاب کرد که ساعت ها کودک را به خود مشغول دارد و راه های متعددی برای بازی با آنها وجود داشته باشد مانند انواع لِگو، پازل، خمیرهای بازی، عروسک های نمایشی، بازی های پخت و پز، بازی با آب و...

– تاثیر بازی های کامپیوتری در افزایش خلاقیت کودک چیست؟

– امروزه بازی های رایانه ای به پر مصرف ترین و مهم ترین ابزار سرگرمی کودکان تبدیل شده است. در واقع پدیده جدید بازی های رایانه ای مانند دیگر ساخته های دست بشر دو رو دارد یک روی آن استفاده صحیح و کمک به رشد کودک و روی دیگر آن استفاده غلط و غیر علمی از آن می‌باشد. از مزایای بازی های رایانه ای میتوان به ایجاد هماهنگی میان چشم، دست و پرورش عضلات ظریف کودک و تمرین برخی مهارت ها اشاره کرد.

اما از معایب بازی ها می توان به آسیب های جسمانی بر اثر خیره شدن مداوم به صفحه نمایش، کاهش روابط خانوادگی، تقویت حس پرخاشگری، افت تحصیلی، گوشه گیری و ... اشاره کرد. همچنین باید یادآور شد که خلاقیت کودک با تلاش و فعالیت لذت بخش جسمی، خوشایند و مفرح در محیطی سرشار از صداقت، امانت، عطوفت، صفا و ... امکان پذیر می باشد.

– بازی با هم سالان و برقراری ارتباط با دیگران چه تاثیری در افزایش خلاقیت کودک دارد؟

– قطعا بازی با هم سالان می تواند تاثیر بیشتری نسبت به بازی های انفرادی در پرورش خلاقیت کودک دارد. چون کودک در محیط خانواده رشد می کند و بسیاری از مهارت ها را یاد می گیرد نیاز است در راستای تبادل خلاقیت ها با هم سالان و دیگران ارتباط داشته باشد.

– سخن پایانی.

– معتقدم تا زمانی که با تمام وجود به کودکان عشق و علاقه نداشته باشید هیچ وقت نمی‌توان وارد دنیای رنگی و زیبای آنها شد، دنیای کودکان، دنیایی فوق العاده زیباست. دیدن خنده و ذوق و خلاقیت کودک باعث می شود که با توان و انرژی بیشتری در کنار کودکان باشم. باید با کودکان زندگی کرد و با تمام وجود خود را متعلق به بچه ها بدانیم و پا به پای کودکان کودکی کنیم و از دنیایشان لذت ببریم آن وقتِ که می دانید چقدر زیباست...

کودکانِ را بفهمیم و درک کنیم.

بیاد منوچهر سالیا و غلامرضا بوالخیری، دو بزرگ فوتبال شاهین بوشهر و آبادان

خاطره اولین حضور تیم مهاجرین خوزستان در بوشهر

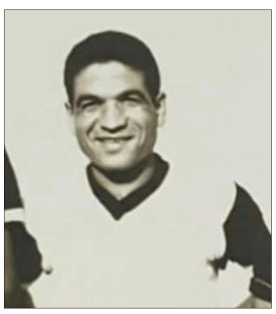
محمود ابراهیم زاده

تابستون و هوا خیلی گرم بود، گرمای خرما پزون. مو هم مثه مربیای لیگ برتر بدون گواهینامه مربی تیم شکری و ریسعلی شده بودم، زمین چمن نمی دادنمون، فراش استادیوم، یه نفری بود از روستای کاکی، جنگ ایران و عراق هم شروع شده بود. نامردای عراقی ها حمله کرده بودن تا هتل کاروانسرای آبادان رفته بودن، و رادیو ایران هم هی خبر پخش می کرد و میگفت من از قلب آبادان و خرمشهر با شما صحبت میکنم و دیشب تمام نیروهای عراقی را بدرک واصل کردیم.

منم ناسلامتی استخدام تربیت بدنی بوشهر شده بودم، و میرفتم سراغ زمینداران بوشهر، همون موقع هایی بود که دولت اداره سازمان عمران اراضی راه انداخته بود، کارشون گرفتن زمینای مردم بود، منم از موقعیت استفاده میکردم و میرفتم تو محلات هرکسی خیلی زمین داشت، بهشون میگفتم دولت صبا زمیناتون میگیره و شما بهترن یه تیکه از زمیناتون بدین به تربیت بدنی تا زمین فوتبال تو محله تون درست کنه و رو سر درش هم اسم خودتون مینویسیم، مثلا واقف غلملی حاج مندسن.



غلام بوالخیری و منوچهر سالیا، دو جوانمرد، دو با مرام و دو با وفای شاهین بوشهر و آبادان



همه قبول میکردن و ما تونستیم ۱۵–۱۶ زمین فوتبال خاکی با گریدر صاف بکنیم که موقتا بچه ها زمین داشته باشن فوتبال بازی کنن.

یکی از همی روزا مربی سابق شاهین که هم مربی خودم بود و هم بازیکن قدیم شاهین با یه تویوتای زردی اومد دم زمین بیسیم که مو گریدر کرایه کرده بیدم و داشتم صافش میکردم، شاه غلام بوالخیری بود و منوچهر سالیا، تا دیدنم بالای گریدر، زدن زیر خنده یه دستی براشون تکون دادم و یه جسسی (قیافه) گرفتم و با فیس یه خط زمین زدم، اومدم پیششون خاموش کردم و پیاده شدم، سلام و احوالپرسی و آقا منوچهر گرفتم تو بغل و رو بوسی کردیم، خنده از لباش دور نمیشد و با شاه غلام شروع کردن شوخی کردن؛ عامو محمود نونت نبود و آبت نبود چه سرخودت آوردی.

جریان سیش تعریف کردم، منوچهر گفت کار خیلی خوبی کردی ولی اگر ندیدی همی کارکو پاچه ت گرفت.

کار تعطیل کردم رفتیم خونه مون نشستیم. ننم اومد و گفت به به حاج محسن سلام چه طوری، بچه هات چطورن، دی مرتضی حالش خوشن؟

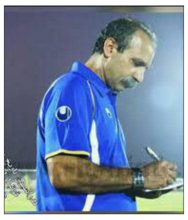
شاه غلام سیل منوچهر کرد و گفت محمود نکنه جن و پری هم جنبمونن که ما نمی بینیمش ولی ننه ت باهاش سلام احوالپرسی میکنه .

گفتم ننه ای حاج محسن نیسا، رفیقمن از اوبودان اومده، منوچهر سالیان.

ننم گفت اخی ننه ببخش پیر شدم چیشام نمی بینه دیگه، پروایی نی منوچهر هم مثه بچه خومن، ها ننه تو هم مثه محمودی.

کولر گازی خونه مون سرش ازسوراخ دیوار در آورده بود، و همینجور وور وور ناله می کرد. ننم گفت آغا منوچهر و غلام بیشینین جلو کولر که خنکتون کنه، تا سیتون دوتا گیلاس شربت ویمتو بیارم بخورین تا جیگرتون جلا بیا.

شربت آورد و خوردیم و قلیه موهی و برنج سفید (پلو) هم ننم پخته بود.



ننم صدا کرد محمود سفره بنداز تا خوراکی بیارم بخورین، از تو مطبخ (آشپزخونه) سفره پلاستیکی رنگارنگی آوردم انداختم جلو منوچهر و غلام. یه تنگ آب و چند تا گیلاس (لیوان) پر از یخ آوردم تو سفره یه جعبه دستمال کلینیکس هم گذاشتم تو سفره. منوچهر فورا دوتا سه تا دستمال ورداشت و عرق صورتش خشک کرد.

ماهی سنگسر داغ دراز به دراز لم داده بود تو سینی مسی و بخار و بوی سیر و فلفل هندی هم از سر و کله ش بلند میشد. برنج چمپا هم تو سینی بخارش تو هوا بلند شده بود. ننم اسوم که پر از سوراخ بود با دست چپش بالای سینی پلویی گرفت و با دست راستش یه کاسه کوچیک روغن حیوانی گرم ریخت رو برنج.

آقا منوچهر گفت ننه میخوای که شب دیگه نیایم اینجا که اینقدر روغن میدیمون؟

خلاصه خوراک خوردیم و مثه نعش سه تایی جلو کولر دراز کشیدیم. همینجور که دراز کشیده بودیم منوچهر از جاش بلند شد و بالشت پنبه ای که با رو بالشتی ابی آسمونی رنگ دو طاووسی که عامو خدر مهدیوز برامون از بحرین آورده بود از زیر سرش ورداشت و گذاشت زیر دستش و به بغل که دراز کشیده بود، گفت راستی محمود ما برای امروز زمین تمرین میخوایم بچه ها از آبادان آوردیم که چند روزی اینجا تمرین و بازی کنند و بعد بریم شیراز، (تیم مهاجرین) در واقع اولین گروه تیم مهاحرین تازه تاسیس شده بود.

گفتم باشه یه چرتی بزن بعدش میریم استادیوم، برات زمین می گیریم.

ننم فورا یه بشقاب رنگینک که با خرمای کبکاب و گردو ساخته بود و روش با حلوای آردی و شکر و دارچین هم نقاشی شده بود آورد و چند تا استکان چای فله کلکته تو سینی نقره ای رنگ رفته آورد، زدیم تو رگ.

بعدش سوار ماشین شدیم و رفتیم در استادیوم.

سرایدار استادیوم اومد پشت میله های فلزی درب وایساد ولی در باز نکرد، اسمش کل باقر بود، اجازه ورود نمیداد و هرچه زور زدیم فایده نداشت. میگفت چمن خراب میشه.

منوچهر گفت ای آقای ابراهیم زاده کارمند تربیت بدنی هست، سرایدار جواب داد هر کی می‌خواد باشه، مگه شاه چیش درارن؟ مدیر تربیت بدنی هم بیاد اجازه نمیدم.

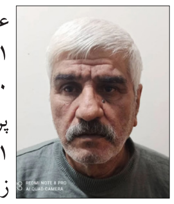
منوچهر گفت چه کنیم؟

خلاصه همون زمین خاکی که داشتم گریدر می زدم، صاف کردم و منوچهر با شاه غلام رفتن هتل بچه ها آوردن زمین خاکی بیسیم و شاه غلام هم تیم شاهین آورد و با هم مسابقه دادند.

درود به روان پاک سالیای عزیز، و شاغلام عزیز، نماد دوستی، معرفت، وفاداری، اخلاق و جوانمردی. روحشان شاد و یادشان همیشه در خاطرات خوش زندگی مان باد.

یک پیام از بغداد تا بوشهر و از بوشهر تا یزد

جعفر درایی



عملیات رمضان؛ ساعت ۵/۱۱ صبح ۲۳تیرماه ۱۳۶۰ سرهنگ وطن پرست فرمانده گردان ۱۲۱ تیپ یک لشکر۹۲ زرهی اهواز درست در شرق بصره منتظر رسیدن نیرو از جناح چپ و راست بود ولی هیچ نیرویی نرسیده بود. اکنون او مستاصل بود که چه کار می تواند انجام دهد. هلی کوپترهای عراق یکی پس از دیگری می آمدند و تانک و نفربرها را هدف موشک قرار می دادند و در هر شلیک تعدادی از نیروهای ایرانی جان خود را از دست می دادند. هربار که سرهنگ با بی سیم تقاضای کمک می نمود...جواب می شنید مقاومت کنید تا نیرو برسد.

محاصره عراقیها تنگتر میشد و سرهنگ نگران نیروهای تحت امرش بود. وقتی در این تنگنا قرار گرفت دیگر چاره ای نداشت و فرصت بسیار تنگ بود و احتمال نابود شدن گردانش زیاد بود.

پس بلافاصله سریع به افسران تحت امرش دستور عقب نشینی داد و راه خروج را برای آنها دیکته کرد. اما احساس کرد اگر تاخیری به وجود نیایدکل گردان در اسارت قرار می گیرد، پس با سرهنگ گردان ۱۶۵ بر جیپ سوار شدند و بسوی نیروهای عراقی حرکت کردند، می رفتند و صد متر برمی گشتند. عراقی ها می دانستند این ها سرباز نیستند پس می بایست آن ها سالم اسیر می کردند. این همان چیزی بود که سرهنگ می خواست تا سربازانش بتوانند از مهلکه فرار کنند، حتی به قیمت اسیر شدنش.

درست این حرکت رفت و برگشت او تا ساعت نزدیک دو بعدازظهر ادامه داشت و در این ساعت اسیر نیروهای عراقی گردید، اما گردان ۱۲۱ با حداقل کشته و زخمی به مرز بین دو کشور یعنی پاسگاه زید (ایستگاه حسینیه) لب جاده مرزی رسیدند. شب بعد رادیو و تلوزیون عراق با سرهنگ مصاحبه نمودند.

مجری: خودت را معرفی کن.

– من سرهنگ رضا وطن پرست فرمانده گردان ۱۲۱ تیپ یک لشکر ۹۲ زرهی اهواز هستم.

مجری: چرابه خاک عراق حمله نمودید.

– این یک دستور نظامی بود.

مجری: رفتار برادران عراقی با شما چگونه بود.

– طبق شرافت سربازی.

مجری: آیا برادران عراقی به شما آب هم دادند.

– بله هم آب گرم وهم آب سرد.

مجری– چه پیامی برای خانواده ات داری.

– به خانواده و اقوام ودوستان سلام می رسانم و از همسرم می خواهم که فرزندانم را آن طوری که می خواهم تربیت کند.

مجری –چه پیامی به همقطارانت داری؟

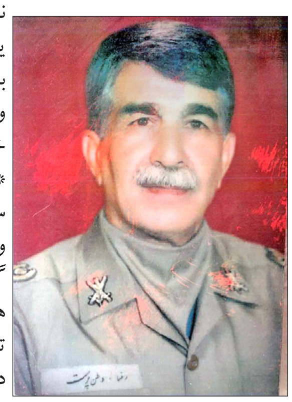
– من به همه آنها سلام می رسانم و بویژه به فرزندانم (سربازانش) سلام میرسانم و پیروزی آنها را خواستارم.

درپایان سرهنگ از شنوندگان ایرانی خواهش کرد هر کس صدایش را می شنود باشماره تلفنی که اعلام کرد باخانواده اش تماس بگیرد و سلامتی او را به خانواده اش اعلام نماید.

همزمان با مصاحبه سرهنگ رضا وطن پرست با رادیو و تلوزیون عراق از بغداد، مهرداد رسولی که در خانه اشان در محله کوتی بوشهر بود و این مصاحبه را گوش می داد، وقتی سرهنگ در آخر مصاحبه اش شماره تلفن خانه اشان را در یزد اعلام نمود، مهردادآن شماره را یادداشت نمود و بلافاصله به یزد زنگ زد و اسارت و سلامتی سرهنگ رابه خانواده اش اعلام نمود.

سرهنگ وطن پرست در عملیات رمضان دو ساعت قبل از اسارت





سرتیپ وطن پرست پس از آزادی از اسارت

*

سالها ازآزادی سرهنگ وطن پرست از اسارت گذشت و با بعضی از بچه ها خیلی پیگیر بودند بودیم تا بتوانیم با او ملاقاتی داشته باشیم ولی میسر نشد تا اینکه یکی از بچه ها خبر فوت او را در فلکه قوری در شیراز برایمان آورد وگفت من خودم اطلاعیه فوت او و پلاکاردی که نام او بود را در آنجا دیدم. تا اینکه منوچهر باژوند یکی از سربازانش که از بوشهر به شیراز رفته بود، تمام کوچه و پس کوچه های فلکه قوری و زنگ حیاط به حیاط را به صدا در می آورد و جواب منفی می شنود، حتی به دوستان شیرازی سفارش نمودیم که به آرامگاه در شیراز بروند و اگر قبر او را یافتند به ما خبر دهند تا خود را به آرامگاهش برسانیم، ولی باز بی ثمر بود.

حتی در تلگرام با کانال جعفر شیرعلی نیا نویسنده کتاب بزرگ تاریخ جنگ که آخرین کتابش که نزدیک به ۶۱۸ صفحه می رسد و بیش از هزار عکس رنگی از جنگ مزین است تماس گرفتیم که از مکان آرامگاه او ما را باخبرسازد توفیری حاصل نکرد.

تا این که سید محمد میمنیان دوست ما و سرباز سرهنگ از عصر یک روز تابستانی سال ۹۷ با مخابرات یزد تماس می گیرد و حال قضیه را میگوید و تمام شماره هایی که نام وطن پرست دارند را می خواهد و تا پاسی از شب آن را پیگیری می کند تا این که شخصی که گوشی برمی دارد داماد سرهنگ است و اعلام میکندکه سرهنگ زنده است و در تهران زندگی می کند. اینجا بود که اشتیاق ما به دیدن سرهنگ چند برابر شد.

در یک دورهمی و با تلفن که من و سید محمد و منوچهر باژوند، احمد شیرشکن، ابراهیم کبگانی، مجید زادسر، مسعود کاظمی، رضا قائدی، رضا نیتی (ازکرج)، سعید یاران (تهران)، حمیدصابون پز (اهواز)، ابوالحسن ابراهیمی، فولاد همراهیان پور و... به رضا نیتی و سعید یاران ماموریت دادیم به عنوان نماینده پیش سرهنگ بروند.

آنها ماموریت خود را انجام دادند و پیش سرهنگ رفتند و از صحت و سلامتی او باخبر شدند. اکنون سرهنگ وطن پرست ۸۵ ساله با همسرش زندگی می کند.

*

روز صبح ۲۲ شهریور ۱۳۹۹ رفتیم مدرسه غیرانتفاعی سما برای تدریس که غیرحضوری بود. مهرداد رسولی هم که دبیر مطالعات مدرسه سما در آن جا حضور داشت. در زنگ استراحت برای سرهنگ وطن پرست زنگ زدم و بعد از سلام و احوالپرسی از او خواستم با کسی که در هنگام اسارت او و مصاحبه با تلویزیون عراق که صدای او را شنیده و با خانواده اش تماس گرفته و خبر سلامتی او را به خانواده اش داده صحبت کند، سپس مهرداد با سرهنگ صحبت نمود و ادای احترام نمود.

وقتی گوشی را برداشتم بغض چهره مهرداد را گرفته بود و وقتی مجدداباسرهنگ صحبت نمودم سرهنگ داشت با بغض بامن حرف میزد گفت: صورت مهرداد را ببوس.

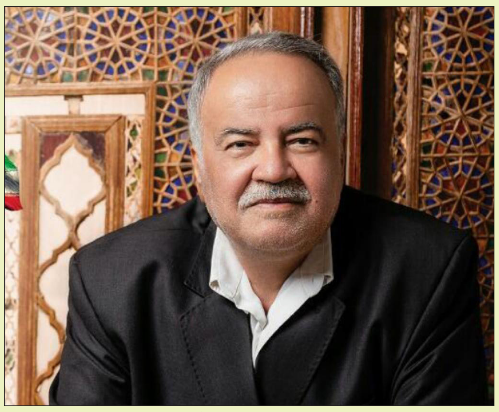
رزمندگان بوشهر در عملیات رمضان: سید محمد مهیمنیان پور،جلال اختری، منوچهر باژوند



به مناسبت یکمین سالگرد درگذشت شادروان داریوش پوربهی:

مردی که جامعیت را معنا کرد

دکتر حسین آرامی



یک سال تقویمی گذشته است اما انگار همین دیروز بود که داریوش پوربهی داشت از شورای شهر می‌گفت و از آینده بوشهر، از شاهنامه می‌گفت و ضرورت بسط ایران دوستی و خردورزی، انگار همین دیروز بود که داریوش از سعادت می‌گفت از آموزش و پرورش، از دوستان همدل و وفادار به شأن تعلیم.

آری انگار همین دیروز بود که داشت از کیان خانواده می‌گفت و همدلی و بالندگی خواهران و برادران وحرمت مادر و از انتظار شیرین تولد نوزادی که در راه بود. دیروز که گذشت، همین امروز هم صدای داریوش می‌آید که از حافظ و خیام می‌گوید و از فریدون مشیری، از منوچهر آتشی، از شمسی زاده، از بیابانی و...

رسم است در سالگرد، در بزرگداشت از وجوهی از شخصیت عزیز سفر کرده بگویند که روشنای راه ماندگان باشد و الگو باشد و کمک کننده در ادامه مسیر زندگی. داریوش پوربهی را از زوایای مختلف می‌توان نگریست اما به نظر می‌آید شاخص ترین ویژگی داریوش جامعیت و چند وجهی بودنش بود و این چیزیست که ما همه به آن نیاز داریم. نیاز به خروج از زاویه دید محدود و تلاش به فراخ تر کردن وسعت نگاه.

داریوش هم شوق آموختن داشت به حداکثر و تا وقتی نفس می‌کشید، هم شور آموزش دادن و معلمی، هم کسوت معلمی و هم مسئولیت مدیریت، و چه تلاش‌ها که در ادای حق مدیریت سعادت نکرد، چه ساعتها که به دفعات پشت در مدیران برای پیگیری و گرفتن امکانات و بودجه برای مدرسه نشست و تحمل کرد، هم به تحولات علمی توجه نشان می‌داد و هم به میراث ادبی ایران.

وقتی در ابتدای برخی مراسم از حافظ می‌خواند که:

ساقی به نور باده برافروز جام ما
مطرب بزن که کار جهان شد بکام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

براستی از همه وجود می خواند، انگار در پیاله دیده بود عکس یار را، انگار حافظ حرف دل داریوش را قرنها پیش سروده بود، یا این که داریوش حرف دل حافظ را به بهترین وجه فریاد می‌کرد. در تاریخ غور کرده بود و شناختش از تاریخ ایران درخور بود، سیاست را می شناخت و صاحب تحلیل بود، هم در بعد داخلی و هم خارجی. به خانواده و قوم و خویش تعصب می‌ورزید و ریزترین تحولات را رصد می‌کرد و البته به موقع مداخله و گره گشایی، به موقع همراهی و تشویق، به سنت ها احترام می گذاشت، بزرگی و کوچکی را رعایت می کرد، ادب می‌ورزید، دوستی را پاس می‌داشت و برای رفاقت هزینه می‌کرد و بسیار رفتارهای نیکوی دیگر.

همین چند بعدی بودن بود که او را به واقع مشاوری امین و کاردان کرده بود زیرا به یک مساله از وجوه مختلف می‌نگریست و این توانایی را داشت، مشاوری امین برای همکاران، دوستان و خانواده و خویشان. از درسهای مهم زندگی داریوش برای ما جامعیت است و خروج از تک بعدی بودن و یک‌جانبه نگری.

اما نمی‌شود از داریوش یاد کرد و از عشق به بوشهر نگفت، وقتی در کلیپ تبلیغاتی انتخابات شورا از فریدون مشیری می‌خواند:

من اینجا تا نفس باقیست می‌مانم... و بغضش می‌ترکد، این بغض واقعی است، این گریه حقیقت دارد، بازتاب همه هستی و وجود این مرد بزرگ است.

و چه خوب بر سر پیمان ماند، تا نفس باقی بود ماند. و اینک بر بلندای تپه های وادی الرحمه آرام گرفته است و هر از گاه نسیمی که از دریا می‌آید روحش را می‌نوازد.

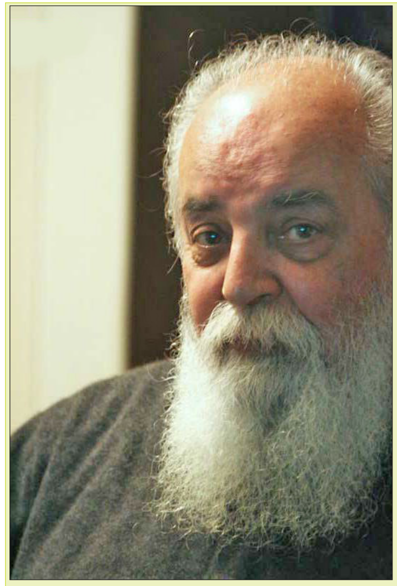


هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر

تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ – ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷
تلفن همراه و واتساپ: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

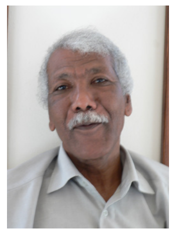


شهراد میدری

از «نخستین نغمه ها»یت
از بهارستان باران خورده
از آواز پردیس نفیس لحظه هایت
سوز دلتنگی می‌آمد
از «سیامشق»ی که آن را
ناله خیز نغمه ی «شبگیر» مرغان
سرمه ریز آهوان گمشده در باد و باران
در هوای عشق پاک «گالیا»یت
روی برگا برگ جنگل‌ها نوشتی
تلخ و جان آشوب و بی پروا نوشتی
سطر سطر دفتر تو
میله ی زندان که می‌شد
غرق «تصنیف سپیده»
گریه ات در وصف آزادی
نصیب جان که می‌شد
می‌شد اندوه تو را
بی تابی روح تو را
از واژه ها خواند
از «پری» وقتی که می‌گفتی کجایی
از بهشتت کی میایی
کی بگو رخ می‌نمایی
می‌شد آشوبی هزاران ساله را در بند بندت
در کبود گنبد بالا بلندت
با نگاهی غرق آهی
بی‌صدا پی برد و فهمید...
رفته ای هرچند و دیگر
«سایه» ای از «ابتهاج» تو نمانده
روی خاک غصه ناک سرزمینم
«چند برگ از شعر یلدا»یت ولی هست
«یادگار خون سرو»ی
که هزاران ساله ی خاک کهن بود
سرو سبزاندیش موزون قامتی که
سایه پرورد بهشت مستی و عاشق شدن بود
آه... دنیای غزل مثل تو را
دیگر نخواهد داشت هرگز
آه... دیگر
مادر گیتی شبیه ات
گل نخواهد کاشت هرگز
بعد از اینها گاه گاهی غرق آهی
ابر دلتنگی که بارید
با زبان نازک آرا سبزه ای نورسته از خاک
از غزلهایت بخوان با ما و باغ «ارغوان»ت
با سکوت «تاسیان»ت
فاش ساز آنچه که بوده
با اشارات نظر -نامه رسان مهربانت-
باز ما را و فضا را و
هوای گریه ها را
مملو از شور غزل کن.

قابل توجه آقای شهردار و شورای اسلامی شهربوشهر
حکایت وای مرگ و وای پس ازمرگ مردم بوشهر

خورشید فقیه



نمی دانم آیا در این روزهای «خرما پزون» چهل و پنج درجه حرارت هوای همیشه جهنمی این دیار صاحب مرده، یکی از ده ها رئیس و مرئوس بعضا مقدس و محترم شده شهرداری و شورای شهر بوشهر، روزانه دقایقی را به منظور مثلا دست به آفتابه شدنی و یا رفع خستگی های حاصل از سردوانیدن ارباب رجوع خسته پشت درها به انتظار نشسته، از پشت میزهای غصب کرده ی خویش که جملگی هم تحت الحفظ و مراقبت شبانه روزی کولرهای گازی می باشند، برخاسته اند تا حداقل بتوانند از لای پنجره های نیمه باز محل کار خود، نظری هم به بیرون بیاندازد تا لحظه ای نیز شاهد گام های شتابزده اما از رمق افتاده ی رهگذرانی باشند که مدام با سرانگشتان خویش، عرق از پیشانی می زدایند و نفس زنان درپی یافتن نیمچه سایه ی درخت و یا دیواری به قصد یافتن فرصتی کوتاه برای توقفی و یا استراحتی هستند !؟ اگر پاسخ مثبت است، پس لطفا دقایقی نیز با من همراه شوند تا گورستان جدید الاحداث بوشهر که واقع است درانتهای ضلع جنوبی محله ی « تنگک سوم» و در امتداد جاده منتهی به نیروگاه هسته ای این مثلا مرکز استان:



جمعه ی همین هفته، به مناسبت درگذشت یکی از عزیزان خویش «البته دورازجان شما خوانندگان این نوشتار» ازسر ناچاری و درنهایت بی حالی- نیازمند رفتن به چنین خفتن گاهی ابدی که نام بی مسمّایش را « آرامستان» گذاشته اند !! آن هم پس از عبور از راهی طولانی و پر پیچ و خم — که می توانست این گونه هم نباشد – و گذر از هفت خان عصبی کننده و پرهزینه ی مالی توام با مقررات و کاغذ بازی های سفت و سخت مرسوم اداری درکلیه امور یومیه ای که همگان و بگونه های مختلف با آن ها مواجهند، و البته هم چشممان کور و دندمان کش با اطاعت محض از امریه کتبی و شفاهی صادره از سوی شهرداری چی ها و لابد پس ازتائید و توشیح نهایی اهالی محترم شورای شهر، راس ساعت ۹/۵ صبح که مقرر فرموده شده بود، ورود کردیم به صحن این «آرامستان» دراندشت خشک و درحال ماهیتابه شدن زیر حرارت جزغاله کننده ی آفتاب، تا در همان بدو ورود، تتمه ای ازهمان آرامش نسبی هم که با خود داشتیم، در« آرامستان» شهرداری به گور بی توجهی و خوش خیالی مدیران شهری و استانی دیارمان بسپاریم!؟

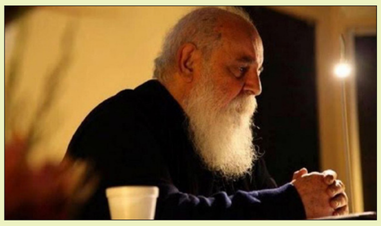
خلاصه بگویم، درآن گرما گرم عزا و قضا، سئوالاتی چند لقلقه ی زبان حاضرانِ به شدت عصبانی در آن جا گردید که با صرفنظَر از پسوند و پیشوندهای توهین آمیز آن ها، خلاصه می شد به این که : ۱- آقای شهردار ! آیا برای یک بار هم که شده باشد، از برنامه ریزان و اداره کنندگان گورستان های تحت مالکیت و اختیار شهرداری پرسیده اید که چرا با وجود گرمای هوایی به شدت آزار دهنده ی این فصل، بوشهریان را مجبور و ملزم نموده اید به این که، مردگان خود را فقط با گذشت ساعاتی از نیمه ی اول روز و تا پایان زمان کاری شهرداری، به این گورستان تحویل دهند !؟ یعنی در ساعات اوج گرمای کشنده ای این شهر!؟ گیریم هم که حکمت بالغه ای در اتخاذ چنین دستوری بوده است که ما نمی دانیم ! اما بفرمائید چرا هیچ سر پناه و سایبان و کپری پوشالی حتا برای همین توقف اجباری همراهان و مشایعت کنندگان اموات، پیش بینی نگردیده و ساخته نشده است!؟ چرا هیچ منبع و خُمره ی آب خنکی برای لب تشنگانِ عرق ریزعزادار، درآن جا یافت نمی شود!؟ آن هَم با اطلاع از این که هزینه ی تمام و کمال تمامی این خدماتی که علی القاعده می بایست توسط مدیریت گورستان صورت بگیرد، از بازماندگان میّت، قبلا دریافت می نمائید!؟ و سئوال برانگیزتر این که اصولا چرا زمان تحویل و تدفین مردگان را به ساعاتی در بعد از ظهرها که معمولا از شدت گرما و حدّت سوزش آفتاب کاسته می شود را انتخاب نکرده و نمی کنید!؟ و اما مضحک تر و تعجب آورتر اینکه در روزگار و زمانه ای که هر روز شاهد مرگ و میرهای فزاینده ی شهروندان ه علت شیوع عارضه ی مشکوکی بنام کرونا هستیم و تشدید تصادفات جاده ای و خیابانی منتهی به مرگ پیر و جوان، و عدم دسترسی به دوا و درمانی موثر، و همچنین عدم وجود بیمارستان و درمانگاه های مجهز و شفادهنده ای آن چنانی در این بلانسبت «مرکز استان» می باشیم، چرا بنا به امریه صادره و لازم الاجرای صادره از سوی مقامات تام الاختیار شهرداری و لابد با صلاحدید شورای اسلامی شهر، گورستان و یا بقولی «آرامستان دارالرحمت» شهرداری روزانه فقط مکلف به تحویل و تدفین و انجام خدمات فقط برای چهارمیّت می باشد!؟ و خیلی پرسش ها و حرف و حدیث های دردآور ناگفته که فعلا بمانند برای وقت و زمان دیگر !!

و اما در پایان این گلایه و دردنامه، سئوال اصلی و اساسی این صاحب قلم، از جنابان عالیه و عالی مقام و همه کاره و هیچ کاره ی شورای اسلامی شهر بوشهر است:

خانم ها و آقایان خیلی محترم! که ظاهرا و قانونا، برنامه ریزی ها و رسیدگی و نظارت برعملکرد و چگونگی هزینه و درآمدهای گورستان ها نیز بخشی از وظایف شما محسوب می گردد و به همین جهات نیز پاسخگوی نهایی تمامی سئوالات مطروحه ی من در این نوشتار نیز می بایست شما باشید، آیا شما اطلاع دقیقی نسبت به چند و چون قضایای مربوط به گورستان های بوشهر بطور عام و گورستان «دارالرحمت» مورد بحث این نوشتار بطور خاص را دارید!؟ اگر پاسخ مثبت است، چه برنامه و مصوبه های قابل اجرایی برای حداقل رفع همین چند قلم مشکلات و معایبی که متذکر گردیده ام داشته و یا خواهید داشت!؟ لطفا پاسخ سئوالاتم را واگذار ننمائید به زمان های پیش رو وآن هم صرفا برای خالی نبودن دستتان برای وعده های انتخاباتی آینده!! البته با شما عزیزان هم سخنان و درد دل های زیادی در کلیه امور مربوط به این شهر را دارم که وامی گذارم به وقت و زمانی دیگر که انشاالله دیرهم نخواهد بود. والسلام.

به یاد ابتهاج
اجازه نداد نفرت و خشونت طلبی، به جای عشق و نوع دوستی در دلش بنشیند

فرهاد قنبری



اگر از استاد شفیعی کدکنی صرف نظر کنیم و اهمیت و بزرگی ایشان را بیش از شعر در زمینه تحقیقات و تالیفات ارزشمندشان بدانیم، هوشنگ ابتهاج تنها بازمانده نسل طلایی شاعران قرن معاصر ایران بود، نسلی که با نیما یوشیج و پروین اعتصامی و شهریار و توللی و حمیدی شیرازی و اخوان و شاملو و فروغ و مشیری و سپهری و تنی چند دیگر، نسلی آبرومند و وطن دوست و فرهنگ پرور بود و بخش بزرگی از نوستالژی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی قرن اخیرمان را با شعر و ادبیات پیوند می زد.

ابتهاج این سعادت را داشت که در طول حیات طولانی و ارجمندش [به یاد داشته باشیم که برخی از شاعران این نسل مثل فروغ و پروین و حتی سپهری و اخوان زود از دنیا رفتند و یا برخی پس از مدتی استعداد شعریشان خشکید] در هر دو سبک کلاسیک و نو اشعار دلنشینی سرود که بسیاری از آنها به آثاری ماندگار در اذهان شعر دوستان تبدیل شده است. اشعاری که برخی از آنها دهه ها و شاید قرنها ورد زبان صاحبان ذوق های لطیف و زبان جویندگان شعر و زیبایی خواهد بود و خوانندگان بسیاری را به تورق در آثار این شاعر ظریف و نکته سنج دعوت خواهد کرد.

ابتهاج در طول دهه های پرتلاطم و طوفانی ایران معاصر در حوزه های مختلف سیاسی و اجتماعی و هنری حضوری فعال داشت و در این راه به مانند بسیاری از هنرمندان بزرگ معاصر طعم تلخ زندان و محرومیت و ممنوعیت و کوچ اجباری را به جان خرید، اما اجازه نداد چنین مشقات و سختی هایی کینه و نفرت و خشونت طلبی را به جای عشق و نوع دوستی در دلش بنشاند. به حیات سیاسی ابتهاج به مانند بسیاری دیگر از هنرمندان معاصر انتقاداتی وارد شده است اما تفاوت عمده او با برخی از هم مسلکان سیاسی خود در آن بود که هیچ گاه از دایره اخلاق و ادب و انصاف خارج نشد و اجازه نداد که ایدئولوژی سیاسی چشمهایش را به روی برخی حقایق تاریخی این سرزمین ببندد و در نقد خود به بزرگان فرهنگ و ادب این سرزمین هیچگاه از دایره عدل و انصاف خارج نشد.

ابتهاج طی این دهه های متمادی هر گرایش فکری و سیاسی که داشت و هر سختی که بر ایشان تحمیل شد، هیچ گاه از عشق و علاقه او به وطن ذره ای کم نشد و ایران برایش همیشه «سرای امید» باقی ماند.

ویژگی مهم دیگر شعر ابتهاج این است که بسیاری از اشعار او با صدای بزرگان موسیقی این سرزمین به اشعاری جاودان تبدیل شده و در تاروپود لایه های مختلف اجتماع نفوذ یافته است. اشعاری مانند «تو ای پری کجایی»، «ایران ای سرای امید»، «ارغوان»، «در این سرای بی کسی»، «ای عشق همه بهانه از توست» و... نمونه ای از آثار اوست که با صدای بزرگان موسیقی این سرزمین به خاطره و نوستالژی جمعی ما ایرانیان راه یافته و به ثبت رسیده است.

یاد و نامش، ماندگار...